

## سازمانهای سیاسی عربی و منابع مشروعیت آنها

عربی است.

اکنون پیرامون مشروعیت این سازمانها دو فرضیه وجود دارد؛ نخست، مسئله حکومت مرکزی در جهان عرب و دیگری مشروعیت سیاسی آنهاست. در حقیقت مسئله حکومت مرکزی در جهان عرب همان مسئله مشروعیت سیاسی است. نقص در عنصر سیاسی، دلیل اصلی نوسانات در سیاستهای عربی است، تا جایی که ایجاد سیاستهای عربی ناپایدار و استبدادی را موجب می شود. در حالی که مشروعیت باید از فرهنگ سیاسی و آگاهی گروهی سرچشمه گیرد، نه آنکه حکومت تنها به پذیرش حکمرانی و رضایت بر روش سیاسی موجود اکتفا کند. چنین مشروعیتی در بیشتر سازمانهای عربی وجود نداشته، بلکه تنها برخی از ارکان مشروعیت در آنها دیده شده است که با روشهای مشورتی متداول در سیاستهای عربی اداره می شوند، به همین دلیل این سازمانها احساس نگرانی و ترس کرده و برای تثبیتشان از روشهایی چون زور و اجبار برای رویارویی با مخالفتهای سیاسی یا اجتماعی استفاده می کنند، در حالی که روشهای گوناگون دیگری چون تشویق، برای

ترجمه و تلخیص: حمیدرضا رسولی

سازمانهای سیاسی در دولتهای عربی بیانگر واقعیتهای سیاسی جامعه آنهاست، به طوری که نظامهای سیاسی از امارات شیخ نشین، سلطنتی و دموکراسی گرفته تا جمهوری جملگی بر اساس حکومت انفرادی اداره می شوند و به اشغالگری نیروهای خارجی با تمام ابعاد آن تن در می دهند و با وجود اختلاف در اوضاع طبیعی و مراحل استقلال سیاسی از طبیعت واحدی برخوردارند، که حاکی از بحران در دولتهای عربی و نظام سیاسی آنهاست. هم اکنون با گذشت قرنها از استعمار و افت اقتصادی و اجتماعی، نیروهای مقاومت از رکود خارج نشده اند. در حقیقت سرچشمه تناقض در اهداف سازمانهای سیاسی را باید از یک سو در هویت عربی-اسلامی و از سوی دیگر در هم زیستی این سازمانها با حقایق موجود در جهان عرب جستجو کرد، اما این تناقض دستاورد ادغام و نوآوری با فرهنگ سنتی

خلق مشروعیت نیز وجود دارد. با وجود این، سازمانهای فوق در زمانهایی قادر به غلبه بر اشکال مختلف بوده است، اما در حال حاضر با فشارهای بسیاری روبه رو شده تا به پذیرش صوری مخالفتها و تمرکز بر شعارهای سیاسی مجبور شوند؛ اما در چارچوب قانون گذاری باید گفت: در هر قانون عربی، نوعی از تعادل میان قدرت اجرایی و قدرت قانون گذاری وجود دارد و در حقیقت قدرت اجرایی اساس قدرت شخص رییس است که از آن به عنوان قدرت ملت یاد می شود. با ذکر این مقدمه از ویژگیهای نظام سیاسی در دولتهای عربی، آیا می توان گفت که سازمانهای عربی، افکار استعماری را که از آن رنج می برند، انعکاس می دهند و این سازمانها نظریه چگونه بر شما حکومت کنیم را منعکس می کنند؟

### مشروعیت ساختارهای سیاسی

کسانی که به بررسی جریانهای سیاسی در کشورهای عربی می پردازند باید مرز دو مسئله در مشروعیت را بشناسند، نخست مشروعیت رژیم و دیگری مشروعیت نظام سیاسی که بر این رژیمها سایه انداخته

است. مشروعیت رژیمها پیرامون قدرت دولت در فراهم آوردن آگاهی گروهی در نوسان است، اما مشروعیت نظام سیاسی در گرو قدرت مؤسسه های دولتی در انجام وظایف مشخص همچون دفاع از امنیت جامعه و فراهم آوردن حداقلهای یک زندگی است.

در اینجا، به نظر می رسد تفکیک نظام سیاسی و مؤسسه حکومت ضرورتی انکارناپذیر است، اما از آنجایی که دستگاه حاکم و به نوعی شخص حاکم تصمیم به باقی ماندن در دولت را می گیرد، این جداسازی به آسانی امکان پذیر نیست. در اوضاع کنونی جهان عرب حکومت پذیرای دولت است و بر این اساس، میزبان موظف به تهدید به خطر و یا مرگ مهمان است که البته این احساس خطر در نزد جوامع عربی به شکل غریزی انجام می گیرد. این جداسازی به سازمانهای

سیاسی - عربی برای تداوم حضور در پایگاههای دولت کمک می کند، حکومتی که با دولت همکاری داشته و در صورت شکست حکومت، این دولت نیز سقوط خواهد کرد. از نظر تئوری تفکر سیاسی در جهان عربی - اسلامی، مترادف جامعه بوده و دولت به معنای رژیم، مؤسسه، سازمان یا اداره ای

کندی انجام گرفت. اکنون استقلال در دولتهای عربی با نوعی از حکومت استعمار برابری می‌کند؛ زیرا تلاشهایی در جهت بقای استعمار و قطع حرکت به سوی پیشرفت ملی انجام می‌گیرد.

با یک نگاه اجمالی، تاریخ عربی را می‌توان متأثر از عوامل داخلی-منطقه‌ای و برخی دیگر را ناشی از حکومت استعمار ارزیابی کرد، به طوری که روش میهنی اجرا شده در این دولتها به پیش از تاریخ معاصر بر می‌گردد. تا جایی که مشروعیت سیاسی این دولتها از ارزشهای اصولی و تمدنهای ویژه‌ای بهره‌مند است که این مشروعیت تاریخی نمی‌تواند ضامنی برای حفظ رژیم یا ادامه حرکت آن باشد. با این دیدگاه کشورهای عربی از لحاظ زیرساختهای سیاسی و قوانین حکومتی، سنتها و مشروعیت، دارای اختلافاتی هستند و خلاصه کلام اینکه هر دولت عربی از ایدئولوژی، سنت و فشارهای خارجی ویژه‌ای تأثیر پذیرفته است. اما با ورود استعمار و بهره‌گیری از این تناقضات، پایه‌های حکومت عربی سست شد و عقل به جای استفاده از نیروهای داخلی به بیگانگان پناه برد و در بسیاری از مسایل پیرو نیروهای

است که بر ذاتش استوار است. درحقیقت دولت در زندگی ملتها مدرسه سیاست است که در جهان عرب، تنها اجازه برپایی دولت ملی-میهنی را به عنوان اولین تجربه مستقیم در زندگی عربی صادر کرد تا هر گروه و منطقه عربی بر کمبودهای دیدگاه این مدرسه‌ها استوار شد، به طوری که استفاده از تجارت، مشارکتها و هم‌زیستی مستمر مردم با دولت را شاهد نباشیم؛ بدین شکل تجربه معاصر عربی در برپایی دولت ملی را نمی‌توان به دقت ارزش گذاری کرد.

از سوی دیگر، تفکر چگونگی برپایی دولت ملی-عربی دارای اشکالاتی است، به طوری که هر دولت عربی با وجود ویژگیهای مشترک میهنی در میدان مبارزه تنها مانده تا نتواند از میراث فرهنگ، تمدن و سطح پیشرفتهای اقتصادی و اجتماعی مشترک بهره‌برد و در این میان حجم فشارهای خارجی نیز بر تعادل اجتماعی آنها بی‌تأثیر نبوده و در اینجا تعمیم یک ویژگی به تمام دولتها و سازمانهای سیاسی-عربی دشوار است، به طوری که برخی از این دولتها بعد از جنگ جهانی دوم به سختی به استقلال دست یافته و پیشرفتهای در بسیاری موارد به

استعمار گردید؛ تا این پدیده استعماری بر آزادیهای میهنی- منطقه ای و نظام سیاسی جهان عرب سایه اندازد و مؤسسه های موجود در دولتهای استعمارگر یعنی مؤسسه های دموکرات- لیبرال به آن مستعمره انتقال یابد؛ بدین شکل هر دولت حاکم مؤسسه هایی را که برای اجرای اهداف و برنامه هایش نیازمند بود، به وجود آورد تا در کنار آن دولت جدید به بلعیدن جامعه مدنی پرداخته و زمینه برای ایجاد مؤسسه هایی خارج از چارچوب دولت وجود نداشته باشد و هر مؤسسه در امتداد مؤسسه مادر (دولت) تشکیل شود. مفهوم لیبرال در این مؤسسه ها به معنای یک مکنده برای دولت است و دموکراسی در سطح مردان حکومت به اجرا در می آید، در حال حاضر دولتهای عربی در بحرانی به سر می برند که تنها در زمان جنگ جهانی دوم شاهد آن بوده ایم، این بحران بر جدایی و نابودی آنها از نقشه سیاسی منطقه ای در دهه های آینده دامن می زند؛ زیرا قدرت دولتهای عربی بر اساس رعایت منافع اجتماعی استوار نشده و ایجاد شکاف میان جامعه مدنی رو به افزایش است، به طوری که روابط اجتماعی یا

تعبیر جامعه مدنی در تشکیل حکومت محوریت ندارد. در بسیاری از سرزمینهای عربی، دولت ملی تنها پدیده ایی داخلی بوده که با حفظ شکل ظاهری از یک رژیم یعنی حکومت متمرکزی پیروی می کند و دستگاههای جامعه مدنی بر امور حکومتی نظارتی ندارد. به طوری که این تفکر در حکومت جا نیفتاده و جامعه مدنی دارای یک شخصیت واحد و هم جنس نبوده تا حتی بدون دخالت حکومت مرکزی تداوم یابد.

بر اساس ضعفهای فوق، مشکلاتی در افقهای پیشرفت و آگاهی جوامع عربی در سایه آزادی و عقلانیت به وجود آمده است، تا جایی که بسیاری از تحلیلگران ضعف دولت را ناشی از گمراهی یا مشکل مشروعیت می دانند. با وجود نوآوری، دولتهای عربی همچنان با مشکل تعصبات و روابط خانوادگی روبه رو است که بر اساس این نظریه منفی، دولت عربی مدرن دارای تشکیلات ساختگی و تفکیک پذیر بوده که در تعیین اهداف نیز ناتوان است، به طوری که اهداف بر اساس ایدئولوژی استفاده از ظرفیت هم وطنان انتخاب می شود تا تمایل مردم به قدرت، حاکم را برانگیزد و مردم منافع

حقیقی خود را در پشت این حکومت جستجو کنند که بدین شکل زمینه برقراری دموکراسی و چندحزبی در جهان عرب از بین برود. بر این اساس در اقصی نقاط جهان عرب، دولتهای سازشکار ایجاد شدند که با نام دولتهای چندحزبی با دولتهای سه در یک شناخته می شوند. نخستین گروه از این دولتها، دولتهای تاریخی هستند که دارای بروکراسی سنتی و مبتنی بر روابط بازی می باشند، این دولت در برابر نمایندگان تواضع کرده و به خواسته های آنها پاسخ مثبت می دهد، نمونه بارز آن را در سرزمینهای فقیر با اقتصاد متکی بر نفت باید جست.

دومین گروه، دولتهای مدرن هستند که برای ادغام هم وطنان داخلی با دولت تلاش می کنند و بر مشروعیت نظام و نمایندگان حاکم تأکید داشته و برای جلوگیری از عدم رضایت و تضمین نمایندگان حاکم می کوشند. نقطه مشترک میان دولت تاریخی و مدرن در حضور حکومت بر اساس پارتی بازی در آژانسهای توسعه و رفاه است.

سومین مورد، دولت سرکوبگر است که

از ابزار سرکوب استفاده کرده و حضور حاکم در جامعه، فراتر از قانون است. یکی از روشهای ایجاد وحدت میان جامعه و دولت در رژیمهای تک نفری عدم پذیرش مخالفت و مشارکتهای عمومی است که در کنار آن اجازه آزادیهای مدنی و سیاستهای اساسی داده نمی شود. ابزار اصلی حکومت تک نفری استفاده از زور است که می تواند ناظم اصلی در روابط دولت با جامعه باشد تا حکومت را به عنوان قدرت حاکم معرفی کند، البته قدرت شکل گیری احزاب سیاسی در این نظام متفاوت بوده و این نظام به هیچ جریان سیاسی اجازه تعبیر مستقل از زندگی سیاسی اش را نمی دهد. با توجه به عدم حضور چند حزب در پارلمان، قانون گذاری تنها از طریق رییس دولت انجام می گیرد تا بدین شکل، نظام تک نفری سرزمینهای عربی ضمن نظارت بر شکل رفتار اجتماعی و سیاسی، بر روشهای شخصی زندگی افراد و گروهها نیز نظارت داشته باشد، بر همین اساس، جهان عرب ویژگی محوریت بر یک حاکمیت را در اختیار نداشته و در سه سطح رقابت می کند.

سطح نخست، حاکمیت دولتی که در

آن حاکمیت دارای دو بعد سیاسی و قدرتی است. سطح دوم، حاکمیت بر امت عربی و سطح سوم، حاکمیت بر گروه‌های داخلی، صرف نظر از ملی یا مذهبی بودن آنهاست. در سطح نخست، دیدگاه سیاسی رژیمها، حکومتها، سلطنتها، امارات و سرزمینهای مدرن است که این بعد در برخی مواقع با پذیرش و در زمانهایی با عدم پذیرش مواجه است؛ زیرا واقعیت سیاسی حاکم بر آن بیان کرده و امکان پذیرش و هم‌زیستی فرد با آن بدون توجه به واقعیتها وجود دارد. بعد سیاسی ضعیف‌ترین حلقه در این سه نوع حاکمیت است که مشکلات سیاسی دولتهای عربی در آن مورد ارزیابی قرار می‌گیرند، از مشکلات این نوع حاکمیت حضور مستمر دولت است و در حقیقت حکومت به عنوان مؤسس در حیات عربی حضور ندارد. اسلام در بیداری اجتماعی دولتهای عربی نقطه عطف است و مرکز تعادل و جهت‌گیری در جامعه داخلی محسوب می‌شود. پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا عرب‌گرایی حاکمان و از میان رفتن اراده عمومی عامل اصلی در گرایش به مشروعیت منطقه‌ای است؟ هویت عربی بعد از تشکیل

دولت مدرن عربی به مواد سیاسی برای حکومت‌های موجود تبدیل شده و در بسیاری موارد وسیله‌ای برای تبلیغات خارجی و در مواردی نیز به برپایی جنگ مبدل شده است. دلیل اصلی این امر آن است که هویت دولت مرکز گرایش به مشروعیت است که به رقابت میان مؤسسه‌ها تبدیل می‌شود.

عوامل گوناگونی در محوریت قرار گرفتن تمایلات عربی-اسلامی به جای ایدئولوژی فردی مؤثر است، تا جایی که از نظر تاریخی رژیمهای سیاسی به هویت اجتماعی شناخته می‌شدند و مردم از دولت تمرکزگرا توسعه و پیشرفت را انتظار داشته و دستاوردهای استعمار را تحریم می‌کرده‌اند و تنها سازمانها با پذیرش این عنصر خطرناک، ساخت دولت و توسعه همه‌جانبه را خواستار بوده‌اند. بدین شکل بسیاری از تحلیلگران به ویژه در شرق عربی، از سوی نهادهای دولتی در سرزمینهایشان احساس خطر کردند، زیرا برنامه‌های استعماری بعد از جنگ جهانی اول به وضوح در سرنوشت این دولتها تأثیرگذار بود و تشکیل دولت عربی واحد را برای آنها به آرزویی بزرگ تبدیل کرد. براساس نقطه نظرات گذشته، بسیار واضح

است، دولتهای مدرن عربی از مشکلات زیربنایی و ساختاری رنج می‌برند که رابطه اصلی با مرحله تاریخی آنها دارد. در حال حاضر کمتر دولت عربی از ثبات و دوام بهره‌مند است، تا جایی که این امر مشروعیت‌پذیری دولت‌ها را با مشکل مواجه کرده است؛ زیرا ثبات سیاسی در این دولت‌ها به یک شخص مرتبط می‌شود که نمایندگی تغییر و تعدیل سیاسی سازمانها را بر عهده دارد، اما این پرسش مطرح می‌شود که آیا دولت عربی با رهبرانش تاکنون در امنیت به سر می‌برند؟ و آیا دولت قادر به کسب مشروعیت ظاهری در نظام سیاسی-اجتماعی است و یا این حضور و فعالیت برای دولت گمراه‌کننده است؟

از صفات برجسته دولتهای مدرن عربی این است که ثبات در آنها به دو نظریه سکون و حرکت بستگی دارد. به عبارتی، در سایه نظریه نخست، دولتهای عربی از دهه هفتاد قادر به محافظت از خودشان گشتند؛ زیرا بر این اساس دولت‌ها فعالانه از ابزارهای جلوگیری از حمله‌های مخالفان استفاده می‌کردند و یا برای تقویت دولت از نهادهای مختلف، صرف نظر از بروکراسی نظامی یا

حزبی و اجتماعی آن استفاده می‌کردند. این امر به عنوان پل ارتباط میان افکار عمومی و نمایندگان سیاسی تلقی می‌شد، اما نظریه حرکتی به فعالیت‌های حاکمان باز می‌گردد، به طوری که آنها روی مسایل مشخصی تمرکز می‌کنند تا جریان‌های سیاسی جدیدی به وجود آورند؛ بدین شکل هر تغییری در دولت با همکاری نمایندگان گروه‌های جدید انجام می‌شود و از روشهای سیاسی جدید برای رویارویی با تهدیدها استفاده می‌شود تا دولت تنها سخنگو نباشد و به برخی از درخواستها پاسخ گوید. علاوه بر آنچه گذشت، ثبات سیاسی از ویژگی‌های سازمانهای دهه شصت بود؛ زیرا این سازمانها با استفاده از روشهای غربی، پایتخت و شهرهای بزرگ را برای مبارزات سیاسی به کار می‌بردند. آنها از روشهای دیگری چون شکستن موج نفوذ گردانندگان و همسان‌سازی مخالفتها در سازمانهای حاکم، استفاده می‌کردند که این امر سازمانهای سیاسی عربی را در حالت توازن قرار داد. در اینجا باید به برخی از حقایق اشاره کرد:

۱. تداوم حضور رئیس حکومت معیار واقعی برای وجود ثبات در دولت نیست؛ زیرا

جوامع عربی با یک اختلاف همیشگی مواجه هستند و سازمانهای سیاسی در کنار این اختلاف به سر می‌برند. در حال حاضر این سازمانها، مدیریت بحران را بر عهده دارند اما در نتیجه نهایی آن بی‌تأثیرند؛ ۲. آن چیزی که سازمانهای سیاسی را موفق جلوه می‌دهد، پوشاندن آشوبها و تأخیر در انفجار آن به وسیله وسایل ارتباطی داخلی و کنترل دقیق وسایل ارتباط خارجی برای رساندن این اخبار به داخل است؛ ۳. تراکم بیش از حد وسایل سرکوب و نظارت در دستگاههای نظامی، امنیت و جاسوسی برای از بین بردن مخالفت‌های داخلی بدون آنکه ریشه قانونی داشته باشد. با وجه این آنها در سرکوب اشکال گوناگون مخالفت کاملاً توانا هستند. این ویژگی بارز برای ارزیابی سازمانها جهت اعمال استبداد شرقی به وسیله فناوری مدرن محسوب می‌شود؛ ۴. رشد نظام سیاسی دولتهای جدید عربی بر اساس منطق ثبات سیاسی در داخل دولت انجام گرفت و عناصری چون افزایش مشروعیت در برخی از دولتهای پیشرفته بعد از شکست سال ۱۹۶۷، ادامه فعالیت سازمانهای محافظه کار، آمادگی رویارویی دولتهای

پیشرفته با این واقعیت رشد چشمگیر درآمدهای نفتی و سرآزیر شدن درآمدها به سوی دولتهای نیمه تولیدی به این امر کمک شایانی کرد؛ ۵. نزدیکی بیشتر دولتهای عربی با آمریکا عامل اصلی تداوم فعالیت سازمانهای کنونی با وجود تنوع در جهت گیریهای سیاسی ارزیابی می‌شود؛ ۶. زمینه برای حضور ایدئولوژیهای محافظه کارانه به طور گسترده وجود دارد، اما در مرحله استقلال ملی این ایدئولوژی در نتیجه نفوذ ایدئولوژی سوسیالیستی و جامعه‌گرا در دهه ۶۰ و ۷۰ از میان رفت.

براین اساس دیدگاه دولتهای عربی و نظام سیاسی آنها از نقطه نظر ثبات ظاهری دارای اشکالاتی است؛ زیرا موضوعی چون مشروعیت ملی و تلاش برای کسب مشروعیت سیاسی-اجتماعی در آنها وجود ندارد. در طی دوره معاصر محیط سیاسی-عربی صحنه رسمی و غیررسمی خشونت بوده است که موضوع مهمی در حیات سیاسی عربی محسوب می‌شود و این امری است که مشروعیت سیاسی دولتهای عربی را با مشکل مواجه کرده است. در اینجا منظور از خشونت سیاسی به کارگیری قدرت



یا تهدید برای تحقق اهداف سیاسی یا اجتماعی به شکل‌های فردی، گروهی، آشکار یا مخفیانه، منظم یا غیرمنظم است. ویژگی‌های این دولت‌ها به شرح زیر است:

۱. مرکزیت قدرت سیاسی: این مرکزیت در دوره معاصر از دو پدیده بهره می‌برد: پدیده نخست، تمرکز قدرت نظامی، سیاسی و امنیتی در رییس دولت است تا با جلب حمایت حکومت، اهمیت خشونت و سرکوب در حفظ ثبات سیاسی بیشتر مشخص گردد؛ پدیده دوم، نقش تراکم دستگاه‌های اداری و نقش سیاسی دولت در اقتصاد است و بدین شکل دولت ناظر بر تمام فعالیت‌هاست و نیروی کار اصلی، مقامات اجرایی هستند و دولت از راه احتکار قدرت اقتصادی یا انجام فعالیت‌های سیاسی برای خروج از بحران تلاش می‌کند؛ نمونه بارز آن را می‌توان در بسیاری از سازمان‌های سیاسی عربی اعم از پادشاهی یا جمهوری صرف نظر از ایدئولوژی سیاسی آن نظام مشاهده کرد. دولت‌های متکی بر قدرت برای انجام فعالیت‌های خود به خشونت و تهدید نیاز دارند تا بتوانند به مؤسسه‌های سیاسی که دولت را در اختیار دارد، تبدیل شوند. ۲. عدم امکان

به کارگیری دموکراسی: این امر به عدم وجود قوانین شفاف و ایدئولوژی ثابت در سازمان‌ها و ساختار سیاسی جوامع عربی باز می‌گردد و در حقیقت علاوه بر عوامل خارجی، نظریه‌های شخصی نیز در به وجود آمدن آن تأثیر گذار است. ۳. اختلاف در جهت‌گیریها: در حقیقت درگیری میان نیروهای خواهان انسجام در شکل و محتوی، درگیری میان نیروهای حافظ منافع شخصی است. ۴. عدم توانایی سازمان‌های عربی سیاسی در جذب نیروهای اجتماعی - سیاسی جدید: در جوامع عربی، مؤسسه‌های سیاسی که بتوانند جوانان توانمند را جذب و از انرژی و مشارکت آنها استفاده کنند، وجود ندارد. تمام ویژگی‌های فوق بیانگر یک نظام حاکم در دولت مستبد است که برای تحقق عوامل زیر تلاش می‌کند:

۱. تحقق انحصار طلبی منابع قدرت و حکومت در جامعه به نفع نمایندگان حاکم؛ در این جوامع نمایندگان حاکم از راه ایجاد شکاف میان جامعه مدنی و تغییر مؤسسه‌ها، انحصار را پیاده می‌کنند؛ ۲. به کارگیری خشونت و قدرت به عنوان یک منبع مشروع به جای اعتماد بر مشروعیت سیاسی؛

۳. شکاف در نظام اقتصادی و الحاق آن به دولت: که یکی از روشهای سرمایه‌داری همراه با دخالت دولت در روابط اقتصادی و سیاسی با دولتهای دیگر است.

دولتهای فوق از دهه هشتاد، با مشکل مشروعیت سیاسی مواجه شده‌اند که نتیجه آن شکست در حفظ استقلال ملی و توسعه بود، به طوری که با تهدیدهای امنیتی از سوی نیروهای خارجی روبه‌رو شدند که واکنش این دولتها برای دستیابی به مشروعیت براساس اجرای دوراهبرد استوار گردید؛ نخست، تمایل به چند حزبی سیاسی برای کاهش فشار بر نظام سیاسی و فرصت بخشیدن به دیدگاههای مخالف؛ دوم اقدام به سرکوب مستقیم گروههای سیاسی که به حقشان در مشارکت سیاسی دست نیافته بودند و یا کسانی که به چند حزبی بودن براساس روشهای غربی گرایش نشان نمی‌دادند و یا برای دستیابی به حکومت تلاش کرده‌اند که مهم‌ترین آنها گروههای اسلامی معترض است. برخی از سازمانهای سیاسی در یک حرکت تاریخی به سوی چند حزبی بودن سیاسی رفته، اما جامعه عربی در موضوع حاکمیت همچنان روش

دولت حاکم را در تمامی اشکال دولتی از پادشاهی و جمهوری در پیش گرفته و این امر همه آنها را در زمان کنونی با مشکل مشروعیت روبه‌رو ساخته است. در اینجا عوامل متعددی در عدم مشروعیت نمایندگان حاکم وجود دارد که ضعف در ساختار دولت ملی، تحقق وحدت عربی، عدم دستیابی نسل جدید به حکومت در بیشتر سرزمینهای عربی، شعارهای نمایندگان حاکم پیرامون برنامه‌ها، تلاش برای جلب اعتماد گروهی مردم، عدم پاسخگویی قابل توجه به نیازها از آن جمله است.

از سوی دیگر، خفقان حاکم بر سازمانهای عربی-سیاسی مشروعیت ملتهای عربی و رفع مشکلات آنها را با ضعف مواجه کرده است و به همین دلیل، این سازمانها قادر به دوری از بحران مشروعیت نیستند، به طوری که در آینده با فشارهایی از داخل تشکیلات اجتماعی-سیاسی مواجه خواهند شد؛ همان طوری که در دهه هشتاد دولتهای عربی به جای تحمل فشارهای خارجی با فشارهای داخلی دست و پنجه نرم می‌کردند و برخی دیگر از حکومتها نیز با پدیده مخالفت فکری، سیاسی، دینی و

که مشروعیت از ارکان اصلی نظام سیاسی است. در حقیقت آنچه حکومت را از سایر ویژگی‌های تأثیرگذار متمایز می‌کند، مشروعیت است. مشروعیت به وجود آورنده باور و توجیه‌کننده فعالیت‌های حکومت است و در واقع حضور مشروعیت از حکومت بالاتر است و برای حکومت برقراری رابطه میان حاکمیت و پیروی از آن در اشکال مختلف اهمیت دارد؛ این امر به دور روش انجام می‌گیرد: ۱. زمانی که قدرت به عنوان یک ضرورت اجتماعی به کار گرفته می‌شود و قدرت مشروع نام می‌گیرد؛ ۲. زمانی که قدرت برای سلطه بر دیگران، بدون موافقت اجتماعی به کار گرفته می‌شود که قدرت غیرمشروع نامیده می‌شود.

حکومت در معنای نخست به عنوان مشروعیت برای تأسیس حکومت است؛ به این معنا که به برخی از افراد در پایگاه‌های قدرت اجازه استفاده از این مشروعیت را می‌دهد و بدون این مشروعیت به کارگیری قدرت در هر نظام سیاسی دشوار می‌نماید؛ زیرا از این قدرت برای اداره حیات سیاسی و کنترل درگیریهایی داخلی جامعه برای طولانی مدت استفاده می‌شود. بدین شکل

گروهی در نتیجه سلطه دولت بر جامعه مواجه بودند. این روش، حاکمیت انفرادی، مخالفت و چندحزبی را نمی‌پذیرد و اجازه آزادی‌های مدنی و سیاسی را نمی‌دهد. بدین شکل نهادها با زور به دست می‌آید و زور روش اصلی در روابط بین‌المللی در جامعه ارزیابی می‌شود. در حقیقت سازمان‌های سیاسی سرزمین‌های عربی برای مبارزه با مخالفت‌های اجتماعی - سیاسی و دینی به مسایل امنیتی روی آوردند که در سایه نبود روش‌های ویژه برای اجرای دموکراسی اتفاق افتاد و نتیجه آن سرکوب مخالفتها و عدم جایگزینی مناسب برای حفظ وضعیت موجود بود. بنابراین، ضعف این دولت‌ها در تحقق اهداف میهنی یا جذب مشارکت سیاسی و دموکراسی با وجود شعارها و اظهارات شخصیت‌های ملی با شکست مواجه شد و از دستیابی به مشروعیت سیاسی - ملی عاجز شدند.

### طبیعت حکومت‌های عربی

نظام سیاسی در جهان عرب با ارکان اصلی در ارتباط است که با واقعیت‌های اجتماعی مختلفی مواجهند و می‌توان گفت

مشروعیت روح حکومت می شود و تا زمان استواری دولت بر پایه آزادی ملت، مردم اجازه تفکر به خواسته هایشان را دارند و از سوی دیگر، اعتراف جهانی به موقعیت آن رژیم و حکومت از ویژگیهای دیگری است که مأموریت آن دولت را می پذیرد و در نتیجه برخورد با فشارهای خارجی با احترام به افکار عمومی آن دولت، آسان می شود.

بسیاری از نویسندگان معتقدند که حکومت آزاد اجازه به کارگیری قدرت را به عنوان یک ابزار سیاسی دارد و از آنجایی که مفهوم حکومت سیاسی با دولت در ارتباط است، دولت و حکومت حق به کارگیری آن را دارند و از سوی دیگر دولت با داشتن قدرت مشروع خشونت مشروع را بر اساس منافع ملی به کار می گیرد و در حقیقت قدرت دولت همان قدرت حکومت برای اجرای قانون است. پایه اصلی هر حکومت تفکری است که افراد از قدرت دارند و وجه نیت حکومت بر زور و فشار مبتنی نیست، بلکه زور مورد توافق طرفین است و به همین دلیل تفکر در هر رابطه حاکمانه ای خطرناک تر از قدرت است. به عبارت دیگر، حکومت قدرتی آمیخته به صفت مشروعیت دارد، اما عنصر

مشروعیتی که قدرت را به حکومت تبدیل می کند چیست و مرز تشخیص قدرت از حکومت چه می تواند باشد؟ مشروعیت بر ارزشهای عمومی مشترک همراه با مشارکت در چارچوب اجتماعی پایه گذاری می شود و حلقه اصلی ارزشها به عنوان صفات شخصیت فرد و نمونه های تأسیس حکومت در روابط اجتماعی به شمار می آید. باید بدانیم تمام ابعاد حکومت زور، نفوذ نیست بلکه یک حکومت بر اساس قانون اساسی برپا می شود و هم وطنان حکومت را به دلایل مختلف مورد پذیرش قرار می دهند، اما مشروعیت از رضایت هم وطنان برخاسته و آنها را به اطاعت از خواسته های نظام سیاسی مجبور می سازد که با اصول اخلاق و امانت داری نیز همراه است؛ این امر تنها به نفع شخص نیست، بلکه منفعت عمومی را در طولانی مدت تأمین می کند. فعالیتهای یک حکومت مشروع در اهدافی که مردم به آن اعتماد دارند، تأثیرگذار است؛ زیرا به عنوان منافع ملی و سود مشترک مطرح است که فرد به اندازه نیاز از آن استفاده می کند. اکنون مسئله حکومت یا کانالهای برقراری روابط میان حکومت و جامعه در دیدگاه فردی عربی از

میان رفته و در حقیقت این دیدگاه انعکاس دهنده میراث گذشته واقعیت سیاسی جامعه آنهاست. همچنین این دیدگاه موفقیت رژیم را برای تغییر به جامعه سیاسی حقیقی با تردید مواجه می کند، به طوری که رژیم بدون تضمین آزادیهای فردی تضعیف می شود.

سازمانهای سیاسی عربی در برخورد با مسئله مشروعیت به دو دسته تقسیم می شوند: ۱. تعدادی از حکومتهای پادشاهی مدرن که در آنها مشروعیت فردی به نقش اساسی تبدیل شده است؛ ۲. جمهوریهای انقلابی که بر مشروعیت مدنی پایبند هستند.

برای درک مفهوم مشروعیت می توان به پنج عامل اشاره کرد:

۱. شخصیت عربی: بر دو عنصر اصلی زبان و دین استوار بوده و بیانگر اهمیت اسلام در حیات سیاسی است؛

۲. چند حزبی فرهنگی: در این گروه اقلیتها در کنار اکثریت عربی حضور داشته و با وجود مشکلات گروهی مجالی برای درگیری ندارند تا به سوی موضع سیاسی صحیح حرکت کنند؛

۳. بحران حکومت عرب: قوانین سنتی آن هم زمان با تقویت قوانین عقلانی تضعیف شده است؛

۴. آثار امپریالیسم در منطقه: فشار سنگین حمله سیاسی غرب بر عرب ها با حمله فرهنگی بر شخصیت عربی همراه بوده که باعث ضعف حکام عرب در به کارگیری پایه های سیاسی مشروع شده است؛

۵. مسئله مدرنیسم: که انفجاری ناکافی است. تمام کشورهای خلیج فارس در جزیره العرب با ارزشهای دینی و تمدنی اسلامی شناخته می شوند، به طوری که اسلام و قبیله دو رکن اصلی ساختار سیاسی حکومت است. اهمیت منبع سنتی در

سازمانهای عربی به ساختار اجتماعی-اقتصادی، نظامهای پادشاهی باز می گردد؛ زیرا ترکیب آنها عشایری بوده و ایجاد شکاف تمدنی و فرهنگی برای غرب در این نظامها آسان است. معادله مشروعیتی که سازمانهای پادشاهی از آن استفاده می کنند می تواند عاملی برای ارزیابی عوامل ثبات و استقرار نسبی آنها باشد، به طوری که دین یک منبع سنتی برای تمام سازمانهای پادشاهی موجود محسوب شده و بخشی از

مشروعیت حکومت آنها را در برمی گیرد. علاوه بر این، منابع مدرن مشروعیت عامل محرکی است که سازمانهای پادشاهی به کار می برند و این عامل امروزه از سوی سازمانهای سیاسی-عربی از منابع مهم تحرک محسوب می شود که در حکومتهای پادشاهی شکلهای مختلفی به این شرح دارد:

۱. عمومیت برنامه های خدماتی و رفاه اجتماعی که با هدف به نمایش درآوردن فعالیت حکومتها در جامعه انجام می گیرد، این امر در دولتهای نفتی بیشتر به چشم می آید؛

۲. گسترش زمینه و فرصت اشتغال برای گروههای اجتماعی؛

۳. پایه گذاری قوانین و سنتها و انتخاب افراد در مجموعه های پادشاهی؛

۴. ایجاد دستگاههای مدنی، امنیتی و نظامی مدرن برای تحکیم قدرت دولت و امتداد سلطه بر گروههای مقابل دولت و جامعه.

با وجود این قدرت در منابع مشروعیت سنتی و تحکیم آن از راه منابع مدرن مشروعیت مانند دموکراسی با جهت گیری

آزادی خواهی سیاسی، عوامل محرک و وجود نهادهای مختلف، همچنان حکومتهای پادشاهی از گسترش مشارکتهای سیاسی بیم دارند و سیاسی کردن توده های مردم در سرزمینهایشان را نمی پذیرند. اکنون سازمانهای سیاسی جمهوری خواه در مرحله تشخیص بحران ایدئولوژی قرار دارند، اما پرسشی مهم در اینجا مطرح است که آیا

ایدئولوژی انقلابی می تواند یک منبع مشروعیت قابل پذیرش در جوامع باشد و حکومتها به وسیله آن اهدافی را که به توده های عربی وعده دادند، محقق ساخته اند؟ به اعتقاد برخی، یک قرارداد

اجتماعی شفاف در میان سازمانهای انقلابی مردم وجود دارد، به طوری که این قرارداد

اهداف ملی و میهنی را در بر دارد و می تواند از آن به عنوان مجوزی برای

حکومت و فعالیتهای خود استفاده کنند، در حالی که سازمانهای پادشاهی، سنگینی سیاست را بر شانه های ملت‌هایشان نمی اندازند و تمایلات داخلی و خارجی را

برآورده نمی کنند. همواره این پرسش مطرح است که آیا سازمانهای سیاسی-عربی عامل پیشرفت هستند و حرکت فردی اهداف

## گزارش کمیته حقیقت یاب درباره ترور حریری

پیتر فیتز جرالده، رییس کمیته حقیقت یاب سازمان ملل متحد  
در لبنان، نیویورک، ۲۴ مارس ۲۰۰۵.

ترجمه و تلخیص: عبدالرضا همدانی  
پژوهشگر مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات  
استراتژیک خاور میانه

گزارش کمیته حقیقت یاب در لبنان  
که در مورد دلایل وقوع و تبعات ترور رفیق  
حریری، نخست وزیر سابق، طی مدت ۲۵  
فوریه تا ۲۴ مارس ۲۰۰۵ به تحقیق و تفحص  
مبادرت کرد. به شرح زیر است:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
خلاصه اجرایی  
رتال جامع علوم انسانی

در ۱۴ فوریه ۲۰۰۵، انفجاری در  
مرکز شهر بیروت منجر به قتل ۲۰ نفر که در  
میانشان رفیق حریری نخست وزیر سابق  
لبنان قرار داشت، شد. در این زمینه دبیر کل  
سازمان ملل متحد مبادرت به ارسال  
کمیته ای حقیقت یاب به بیروت کرد تا علل و  
تبعات این ترور را بررسی نماید. این کمیته از

جوامع را محقق می سازد؟ پاسخ این پرسش  
منفی است؛ زیرا منابع دیگر برای تداوم  
حکومت لازم است و تنها استفاده از اهرمهای  
فشار و خشونت در جامعه کافی نیست.  
در حالی که بسیاری از سازمانهای  
سیاسی-عربی از این پدیده استفاده  
می کنند، کوشش سازمانها برای افزایش  
مشروعیت یا تحکیم آن عامل مهمی در  
پیشرفت رهبران محسوب می شود، زیرا  
برخی از آنها نمی توانند برای تداوم  
سازمانهای سیاسی بر قدرت تاریخی تکیه  
کنند. اما با وجود این، بسیاری از سازمانهای  
سیاسی-عربی در درمان مشکلات تاریخی  
جامعه ناکام مانده و منابع مشروعیت از پایه  
در آنها ضعیف مانده است.